

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

فرستنده: الحاج محمد ابراهیم "حبیب زی"

شعر از شاعر شهید محمد حکیم "معرفت"

ورجینیا - دهم نومبر ۲۰۱۴

همیاد

که می آید به یاد من؟ که من از خویشتن رفتم
بهار آمد خزان آمد، به آخر از چمن رفتم
به آنجائی، که پهنا فارغ از پستی بلندی بود
سبک از آرزو گشتم، چو صرصر از دمن رفتم
سخن سنجیدن من همت پرواز میخواهد
خموشی را سخن گفتم، خودی را بی سخن رفتم
تلاش طعمه اندازی ز غفلت حاجت بودن
جهان را زیر و رو کردم به لای یک کفن رفتم
چه حکمت بود یا رب؟ خلوت هوش وفایم را
که یاد او نمی آیم، ز یاد خویشتن رفتم
برفتن اختیاری نیست، حکمت ز آمدن نبود
جمل از شهوت بی خود، به زیر بار تن رفتم
کسان مدهوش آواز و ادب درد خموش من
چو شمع غرق سرشک خود به پای انجمن رفتم
تجمل غفلت دارا، گدا، هم مطلب شوخی
نه آن خواهم نه این دانم، چه گویم از سخن رفتم
ز بالا رفتن خاک آسمانی تیره میگردد
چو افتاد و را دیدم، خجل از خاستن رفتم
نگه آئینه دار آرزوی خفته دل شد
به پای او نمیزبیم، به چاک پیرهن رفتم
خموشی اعتبارم شد به بزم هرزه گوئیها
به این تدبیر هوشیاری، به تاراج سخن رفتم
درین ویرانه پنهان سواد خاک پیدا نیست
به سر، خاکم نمیگردد مگر دور از وطن رفتم؟

جهان در زیر بال معرفت آغوش میگردد

چنین دریاب هستی را به آغوشی که من رفتم